درس ششصد و نود و چهارم

کیفیت ظهور صور متعدده بر موضوع واحد

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم

صحبت در کیفیت ظهور صور متعدده بر موضوع واحد بود که از او تعبیر به عروض صورت بر ماده می‌شود. در جلسهٔ گذشته عرض شد که بنا بر تشخّص و تعیّنِ وجود، دیگر ماده‌ای در اینجا باقی نمی‌ماند تااینکه از او تعبیر به ابهام شود و آن ماده به‌واسطهٔ تشخّصِ صورت، از حالت ابهام خارج شود و یک تعیّن مشخصه‌ای و متشخصی در اینجا پیدا بکند.

عدم وجود هیولای مبهمه در عالم وجود

بر این اساس عرض شد که ما در عالم وجود، شیئی به نام هیولای مبهمه که در جنبهٔ استعدادیت، فعلیت دارد نداریم. بله، این قضیه در مورد آن مفاهیم مبهمهٔ ذهنیه صادق است که خود آن مفهوم می‌تواند در ذهن، مجرد و عاری از آن صور متعیّنه و مصادیق خاصّه در نفس، تحقق پیدا بکند همان‌طوری‌که این معنا در مفاهیم جنسیه کاملاً واضح است. شما وقتی که تصور انسان را می‌کنید طبعاً در آن تصور، خود ذوات شخصیهٔ انسان دخالت ندارند و همین‌طور وقتی تصور غنم را می‌کنید مصادیق خارجیهٔ غنم در اینجا راه ندارد و همان معنایی که از انسانِ بدون تشخّص و عوارض خارجیه اعمّ از کیف‌ها، کم‌ها، جِدِه‌ها، انتسابات، اضافه و امثال‌ذلک [است در ذهن خود تصور می‌کنید] همهٔ اینها جنبهٔ مشخصیّت ندارند بلکه از تشخّص و تعیّنِ آن مصادیق جنبهٔ حکائی دارند. در آنجا شما نمی‌توانید آن انسان را به آن شخصیت خارجیه و به آن عوارض خارجیه مقیّد کنید بلکه در آنجا خود همان انسان به مفهوم مبهم خود دارای نوعٌ مِن التشخص است که این کیفیت تشخص فقط در ذهن می‌تواند ظهور پیدا بکند نه در عالم خارج از ذهن؛ یعنی آنچه که در عالم خارج از ذهن هست به این کیفیت نیست حتی قائلین به مُثُل افلاطونیه و حتی قائلین به عین ثابت بدون خصوصیات کیفی و کمّی... به‌خصوص این مسئله در قضیهٔ مُثُل افلاطونیه خیلی به‌چشم می‌خورد که در آنجا بالأخره این حقیقتِ مثالِ انسانی در چه شکلی ظهور پیدا کرده است و این‌هم به‌خاطر این است که ما تابع حواسّ ظاهر و مدرکات ظاهر هستیم که آن مفهوم ذهنی خود را از روی عوارض دریابیم. وقتی که می‌خواهیم به یک حقیقتی برسیم آن حقیقت را با آن عوارض ظاهری خود می‌سنجیم و طبعاً در مقام مصداقیت خارجی نمی‌توانیم بین آن عوارض

را جمع کنیم. چطور ممکن است که یک شخص هم قدش ۱۸۰ سانت باشد و هم ۱۶۵ سانت باشد؟! این امکان ندارد! اینجاست که شناخت این مسئله برای انسان مشکل می‌آید و انسان نمی‌تواند به آن حقایق خارجیه اطلاع و دسترسی پیدا کند به‌واسطهٔ همان برداشتی که از مفاهیم و حقایق اشیاء به‌واسطهٔ عوارض مختلفه دارد.

تصور ماهیت به دو کیفیت

تلمیذ: با فرمایش حضرتعالی ماهیت را هم نمی‌شود این‌طور معنا کنیم یعنی تصور و برداشت ذهنی ما از وجود باشد اینکه می‌فرمایید که حقیقت همان مُثُل افلاطونیه و برداشت‌های ماست ماهیت را هم این‌طور تصویر کنیم؟!

استاد: ببینید ماهیت به دو کیفیت تصور می‌شود؛ یکی ماهیت کلیه و مبهمه، که همین است که الآن مشغول صحبت آن هستیم. در ماهیت مبهمه، خود مصداق خارجی دخالت ندارد بلکه یک‌سری حقایقی که آن حقایق برداشت‌های ذهن از ارتباط با خارج است [دخالت دارد]. آن ضمیمهٔ حقایق و آن نتیجه و چکیده‌ای که از مسائل مختلفه برای انسان حاصل می‌شود و همهٔ اینها جمع می‌شوند، مندمج، ترکیب و خلط می‌شوند و به‌صورت یک صورت ذهنی درمی‌آیند، اسم آن را ماهیت می‌گذاریم. حالا در هرچه می‌خواهد تحقق پیدا کند فرق نمی‌کند؛ چه ماهیت حیوانی باشد، چه جمادی باشد، چه مجرده باشد و چه مصداق خارجی باشد یا نباشد. شما اسم آنچه را که نتیجه و چکیدهٔ حقایق خارجیهٔ مختلفی است که برای انسان حاصل می‌شود، ماهیت می‌گذارید و شما تا وقتی که به یک شیئی اطلاع کافی پیدا نکردید نمی‌توانید یک ماهیتی در ذهن خود تصور کنید. یک جنسی را می‌آورند در جلوی شما قرار می‌دهند یا یک کیلو از یک دانه‌ای را می‌آورند درمقابل شما قرار می‌دهند، شما می‌گویید که من در عمرم تابه‌حال با این دانه برخورد نکردم این نه به گندم می‌نماید، نه به برنج، نه به لوبیا، لپه و نخود می‌نماید بلکه این یک چیز جدیدی است و نمی‌توانید تشخیص بدهید. اولین مسئله‌ای که از این قضیه ادراک می‌کنید، حجم خود این دانه است که این دانه ماده است و مجرد نیست، سنخیت آن سنخیت صُلبه است نه سنخیت رقّت و لطافت و اینها، این را احساس می‌کنید و این یک حقیقت می‌شود!

حقیقت دومی که برای شما حاصل می‌شود این است که می‌بینید این مأکول است وقتی که مأکول شد خب با حجر و شجر و اینها تفاوت پیدا می‌کند.

حقیقت سومی که پیدا می‌کنید این است که می‌بینید این یک اثراتی در شما به‌وجود آورده است؛ یکی اینکه باعث شَبَع شما شده است، باعث رفع فلان کسالت شده است، دارای نشاط شدید و فلان درد و مرضی که داشتید به‌واسطهٔ خوردن این ازبین رفته است که این در سایر آنچه را که تابه‌حال با او ارتباط داشته‌اید پیدا نشده است.

ماهیت، انتزاع ذهن

به‌طورکلی همین‌طور هرچه ارتباط شما با این دانه بیشتر باشد و یک روز بخورید، دو روز بخورید، یک هفته و یا یک ماه بخورید، مدام بیشتر به این خصوصیات پی‌می‌برید تااینکه از مجموع آنچه که از حقایق مختلفهٔ خارجیه برایتان حاصل شده است یک صورت نباتیه برای شما حاصل می‌شود. اسم آن صورت نباتیه را ماهیت می‌گذارید. می‌گویید که بنابراین باید این دانه را به این تسمیه قرار داد و بین آن و سایر اجناس و محصولات زراعی در اینجا تفاوت است. اینکه می‌آیید ماهیت را انتزاع می‌کنید این ماهیت، انتزاع ذهن است و روی هوا هم نیست و درست است، ذهن از پیش خودش نمی‌آید این کار را انجام بدهد بالأخره هر ذهنی که این کار را انجام می‌دهد در اثر یک‌سری ارتباطاتی که با خارج دارد این را انجام می‌دهد و آن ارتباطات در تشکّل ماهیت نقش اساسی دارند و این مسئله خیلی مسئلهٔ عجیبی است! نه‌تنها در مسئلهٔ شناخت اشیاء بلکه این قضیه در مسائل مهم فقهی و خیلی از قضایا اجرایی به‌درد می‌خورد. چقدر این مسئله در قضا و حکومت کاربرد دارد که چطور انسان بتواند آن موضوع خارجی را به ما هوَ هو دریابد تااینکه بتواند نسبت به او حکم کند. آن واقعیت خارجی را آن‌طوری که هست دریابد تا بتواند نسبت به او قضاوت کند! شما می‌بینید با یک ذره سر سوزن، یک موضوع از یک حقیقت و یک ماهیت تبدّل به ماهیت دیگری شده است؛ از یک جنبه تبدّل به جنبهٔ دیگری شده است. اینجاست که مسئله خیلی مهم و دقیق می‌شود و دیگر مطالب به مطالبِ بسیار دقیق و ظریفی می‌رسد که چطور [اینها] می‌تواند در کیفیت شکل‌گیریِ موضوعاتِ احکام و شرع در نزد انسان دخالت داشته باشد! چطور انسان با یک نگرش به یک نتیجه می‌رسد درحالی‌که با نگرش دیگر به نتیجهٔ ۱۸۰ درجه مخالف او می‌رسد! اینها برای چیست؟!

منشاء نوسان‌ها و اختلافات در فتاوا فقهاء

حالا ما این قضیه را نسبت به حقایق خارجی اشیاء نگاه می‌کنیم اما این مسائل در جنبه‌های اعتباری که ارتباط با تشریع دارد، ارتباطی با مقام تقنین قوانین، احکام، مقام انشاء و ملاکات دارد، در آنجا یک عالم عجیب و غریبی است که در آنجا نمی‌توانیم هر کاری را انجام بدهیم و از پیش خود هر چیزی را که به‌نظرمان می‌رسد را پیاده کنیم. در بسیاری از مطالبی که فقها در کیفیت فتاواشان نوسان‌ها و اختلافات و مطالبی که مشاهده می‌شود ناشی از همین قضیه است؛ عدم ادراک صحیح موضوع و ماهیت آن موضوع به‌واسطهٔ ارتباط با حقایق و ماهیات خارجیه، این خیلی مسئله مهمی است!

تأثیر ارتباط با حقایق أشیاء در کیفیت شکل‌گیری موضوع و نتیجه

حالا یک مثال کوچکی می‌زنم که این مثال کوچک خیلی می‌تواند تأثیر داشته باشد. در مورد علت تبدّل فتوای علامه حلّی این‌طور که نقل می‌کنند می‌گویند که آن قضیه‌ای بوده که برایش اتفاق افتاده است. چون در نجاست ماء بئر، اگر نظرتان باشد تا زمان مرحوم محقق حلی مخالفی در این مسئله نبود. ماء بئر هم در کیفیت نجاسات و اینها تفاوت می‌کند و برای هرکدامش هم نزع ماء به کمیّات مختلفه بیان شده است.

مرحوم محقق حلی اول کسی بود که آمد در این قضیه تشکیک کرد و فرمود: «و فی نجاسة ماء البئر تردد»[1] علامه آمد و ماء بئر را اصلاً متنجس و متأثر و قلیل ندانست. البته نمی‌توانیم نظر علامه را در اینجا بپذیریم چون به‌طورکلی خیلی مسائل پیدا می‌شود ولی در کیفیت نظر و فتوا در اینجا می‌خواهم بگویم که چه باعث شد این قضیه [پیش بیاید.] نقل می‌کنند که برای خود او یک جنبهٔ اضطراری پیش آمده بود که نمی‌توانست از این بئر نزع ماء و اینها بکند و این باعث شد که این حالتی که نسبت به این موضوع در نفس داشت متبدل به یک جنبهٔ عینی و لمسی و حسّی بشود و بعد بتواند در این تبدّل فتوا از استادشان ـ محقق حلی، استاد علامه بوده است ـ برگردد و به‌طور صریح و قاطع فتوا به عدم تأثّر ماء بئر در اینجا بدهد. در خیلی از مسائل این قضیه دیده می‌شود، نه‌تنها فقط در این قضیه که انسان چطور به‌واسطهٔ ارتباطش با حقایق أشیاء و با آن ذات خارجی، در کیفیت شکل‌گیری موضوع و بالتبع در نتیجه تأثیر می‌گذارد. در اینجا نمی‌خواهیم بگوییم که بعضی‌ها در عالم بی‌بندوباری نسبت به هر چیزی قائل به اباحه، اصل برائت، امثال‌ذلک و اینها هستند خب آنها حسابشان از این قضیه جداست و کاری به شرع و دیانت ندارند بلکه شرع و دیانت وسیله و دستاویز برای این افکار غیرعلمی و غیرمنطقی آنها است. نه، واقعاً چطور باید یک فرد مجتهد برای تشخیص موضوع نسبت به مسئله توجه کند؟ صحبت در این است. این ماهیتی که برای او حاصل می‌شود آیا این ماهیت در استجماع همهٔ حقایق خارجیه پیدا شده است یا این استجماع، استجماع ناقصی بوده است و این مجتهد نتوانسته به کُنه شیء برسد و بعد مدام تبدّل برایش پیدا می‌شود؛ امروز یکی، فردا یکی، پس‌فردا یکی و همین‌طور در حالت تذبذب و اینها مسئله می‌گذرد و به این نحوه می‌رسد.

درد ابتلاء به احساسات!

بنده در این قضیه‌ای که داشتم در مسئلهٔ اجماع بررسی می‌کردم، برای خودم ذهنیتی داشتم و براساس همان ذهنیت هم این را تا آخر پیش بردم و این ذهنیت از سابق برای بنده بوده است نه‌اینکه فقط مربوط به

---

[1] . المعتبر فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۸۰.

همین بحث و بررسی و اینها باشد. در سابق این قضیه برایم ناشناخته بود که چطور ممکن است که از کثرت فتاوای یک طبقهٔ عصر برای انسان حجیت حاصل شود! این افرادی که همه مثل آدم هستند خب این مثل من است دیگر و من هم مثل [او] هستم! اگر فقهایی که الآن هستند بیایند فتوایشان را عوض کنند طبعاً به یک نظریهٔ دیگر تبدیل می‌شود. حالا چطور این فتوا تا طبقهٔ پنجم محرز است و از طبقهٔ ششم به بعد دیگر این تنجز و حجیتِ خودش را ازدست می‌دهد؟! این اصلاً یعنی چه؟! این چه جهتی می‌تواند برای این داشته باشد؟! خلاصه ما به این نتیجه رسیدیم که ما دچار احساسات هستیم! ما دچار همین غلبهٔ امور احساسی و عدم استقلال نفسی در ارتباط با اقتناص ماهیات و حقایق تکلیفیه و احکام و شناخت موضوعات هستیم!

برگشت مسئلهٔ سقیفه و خلافت خلفا به مسئلهٔ اجماع

الآن شما نگاه بکنید بحثی که راجع به مسئلهٔ سقیفه و خلافت خلفای راشیدین هست، همهٔ اینها در کتبشان به اجماع برمی‌گردد! ببینید واقعاً اینها به چه روزگاری افتاده‌اند! اولاً گفتند که اگر اجماع مسلمین باشد. خب اجماع مسلمین کجاست؟! سقیفه چند نفر بودند؟! کلاً پانصدنفر آنجا رفته بودند! کُلِّ جهان اسلام همین پانصدنفر است؟! پانصدنفر هم نبودند، صدتا هم نمی‌شدند! کجا پانصدتا [بودند]! سقیفه یک محلی بود که افراد می‌رفتند. وانگهی شما نگاه به این افراد بکنید اینها چه افرادی بودند؟ گوششان را می‌گرفتی دماغش ورمی‌آمد! اینها یک هم‌چنین آدمهایی بودند! آیا سلمان بین آنها بود؟! ابوذر بود؟! عمار بود؟! افرادی که سرشان به تنشان بیرزد اینها بودند؟! یااینکه یک مشت افرادی که تا طرف می‌گوید: چه شده است؟ می‌گویند: دارند سقیفه می‌روند، می‌گوید که ما هم برویم! این افراد آمده بودند [که می‌گفتند:] خب ما هم برویم! عین همین کارهایی که یک مشت بچه و اینها انجام می‌دهند! نه اصلی و نسبی دارد! نه پایه‌ای دارد! نه جنبهٔ منطقی، علمی دارد! نه وحی دارد! هیچی فقط آنجا برویم! [یکی می‌گوید:] ما مقدم هستیم! آن یکی می‌گوید: ما مقدم هستیم! آن فضائل خودش را می‌شمارد دیگری هم فضائل خودش را می‌شمارد! بعد یک نفر این وسط پیدا می‌شود و ابوعبیده می‌آید و به‌عنوان بیعت دست می‌دهد و بقیه هم [می‌گویند] بیاییم و انجام بدهیم و تمام کنیم و برویم! وقتی می‌گویند: اجماعِ قاطبهٔ مسلمین است. اینکه قاطبه مسلمین نبود! بعد می‌گویند که نه، اجماع اهل حلّ و عقد است! این اهل حلّ و عقد چه کسانی بوده‌اند؟ آیا علی جزو اهل حلّ و عقد نبوده است؟! سلمان و ابوذر نبودند؟! فقط اهل حلّ و عقد ابوعبیده بوده است؟! اینجا هم گیر می‌کنند. بعد می‌گویند که یک نفر هم اگر باشد کفایت می‌کند![1] خب اجماع کجاست؟! اینکه اساس ماهیت مسئله به‌طورکلی اصلاً تبدیل به

---

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اجماع از منظر نقد و نظر، فصل دوم، ص ۳۷.

امر دیگر و یک واقعیت دیگر شد! آن‌وقت این را که به‌عنوان اجماع هست آنها پذیرفته‌اند و قبول کرده‌اند و از آن دست برنمی‌دارند! بروید ریشه‌یابی کنید، خدا به شما عقل داده است، شما با این حیواناتی که دارند در بیابان راه می‌روند فرق می‌کنید، اسمتان انسان هست! بروید ببینید این اجماعی که دارید بر اثبات خلفای راشیدین ادعا می‌کنید این اجماع از کجا پیدا شد؟ چه افرادی بودند؟ چه کسانی بودند؟ همین‌طوری داریم یک چیزی می‌گوییم و بعد هم مسئله به یک نحو دیگری درمی‌آید.

متأسفانه همین مصیبت در ما هم وجود دارد؛ همین قضیه در ما هم هست! هیچ تا حالا با خود فکر کرده‌اید آن فقیهی که فتوا به یک قضیه می‌دهد آن فتوا براساس ذهنیاتش هست. می‌گویند: آقا مگر می‌شود شیخ طوسی [اشتباه کند.] شیخ طوسی هزارتا فتوای عوضی و مختلف در کتبش وجود دارد. شما یک فتوا از شیخ طوسی پیدا کنید که در کتبش از آن برنگشته باشد! چرا ما باید افراد را در جایگاه معصوم قرار بدهیم؟! چرا آخر؟! فردی مثل رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مطلبی را که می‌گوید همان هست که امام زمان علیه‌السّلام حجت ثانی عشر آن مسئله را می‌گوید. چرا ما باید این دو مرز را نگه نداریم و افراد را در آن خلط کنیم.

در کدام روایت آمده است بر اینکه اگر یک مجتهدی فتوا داد، برای مجتهد دیگر حجیت دارد و لازم الإجرا است؟! در کدام روایت آمده است بر اینکه امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: فتوا و حکمی که داده می‌شود، در آن شکی نیست؟!

اختلاف احادیث به‌خاطر روات

بله، آن‌مطلبی که حضرت فرمود: **«إنَّ المُجمعَ علیه لا ریبَ فیه»**[1] آن در صورتی است که مرتبه، به مرتبهٔ ضرورةٌ مِن الدین برسد. خود ابوبصیر در مکه روایتی نقل می‌کند که ما شنیدیم که در کوفه أبان این‌طور می‌گوید! می‌آیند می‌بینند یک هم‌چنین مسئله‌ای وجود نداشته است! یعنی بین دو راوی که هردو راوی در مدینه هستند و هردو با امام صادق علیه‌السّلام ارتباط دارند اختلاف هست! آن‌وقت ما بعد از ۱۴۰۰ سال مطلبی

---

۱. الکافی، کتاب فضل العلم، ج ۱، ص ۶۸:
«قال [عمربن‌حنظله]: فقال [الصادق علیه‌السلام]: **"یُنظَرُ إلَی ما کان مِن روایَتِهما عَنّا فی ذلك الَّذی حَکَما به المُجمِعُ علیه أصحابُك؛ فَیُؤخَذُ به مِن حُکمِنا؛ و یُترَکُ الشّاذُّ الَّذی لَیسَ بِمَشهورٍ عند أصحابِكَ؛ فإنَّ المُجمَعَ علیه حُکمُنا لا رَیبَ فیه."**»
ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۲۰۹:
«عمربن‌حنظله می‌گوید: حضرت فرمودند: نظر می‌شود به آن روایتی که اینها از ما روایت می‌کنند و بر آن حکم می‌نمایند باید روایتی باشد که أصحاب تو بر آن روایت اتّفاق و إجماع دارند باید چنین روایتی أخذ شود و آن روایتی که در نزد أصحاب تو شهرت ندارد و شاذّ است ترک شود زیرا حُکمی که مُجمَعٌ علیه است حکم ماست و اتّفاقی است و شکّی در آن راه ندارد.»

را که شخص در هزار سال پیش گفته است برای خودمان حجت می‌دانیم! بین دوتا راوی که خودشان پیش امام صادق علیه‌السّلام بودند اختلاف هست و این یک مسئلهٔ واضحی است که ابی‌بصیر معصوم نیست. او می‌آید از امام صادق علیه‌السّلام می‌شنود. کلام امام عصمت دارد کلام امام کَالوحی هست و عصمت دارد ولی تا این کلام امام به گوش من برسد من این کلام امام را بفهمم آیا دقیق او را ضبط کرده باشم یا نکرده باشم آن‌وقت که این دستگاه ضبط و فلان و این چیزها نبود تا ببینید این عین صحبت امام هست یا نه و شما به آن استناد کنید یک «واو» نه کم باشد نه زیاد! اینها که روایات را نقل می‌کردند از کجا معلوم است یک «واو» خودشان اضافه نکرده باشند؟! از کجا معلوم است یک «فاء» کم نکرده باشند؟! از کجا معلوم است ... .

در همین حدیثی که این‌همه حرف و نقل راجع به آن پیش آمده است؛ در حدیث رفع؛ **«رُفِعَ ما لا یَعلمون»**،[1] این حدیث در کافی یک نقل هست و در تهذیب شیخ طور دیگر نقل می‌کند. این یک حدیثی که این‌همه روی آن حرف و مسئله است و این قواعد کلی ما مبتنی بر این است، به دو نقل مختلف دارد نقل می‌شود. امام این دو اختلاف را بیان کرده است یا نه؟! امام که اختلاف نمی‌اندازد! حرفی که امام رضا علیه‌السّلام می‌زند با حرفی که امام سجاد علیه‌السّلام می‌زند یکی است و این اختلاف از کجا آمده است؟! اختلاف از راوی پیش آمده است! امام که در گوش مخاطبین تصرف نمی‌کرد! امام علیه‌السّلام روایتی می‌گفت و آن یکی عوضی شنیده است، آن یکی طور دیگری شنیده است. این دوتا با همدیگر متعارض شد! این دو باهم مختلف شدند! چه‌کار کنیم؟ آن‌وقت حالا ما باید بر سرمان بزنیم و دنبال مرجحات برویم، دنبال ضوابط برویم، دنبال مسائل دیگر برویم تااینکه ببینیم چه بوده است!

من می‌گویم خودم نشسته بودم در مجلسی که مرحوم پدرمان داشت صحبت می‌کرد و کنار دستی من داشت عوضی می‌نوشت! این را که دیگر بنده با چشمم داشتم می‌دیدم با اینکه آدم محترمی هم بود، آدم اهل فضلی هم بود، آدم باسوادی هم بود و آدم معروفی هم هست من وقتی که نگاه کردم دیدم عجب! آنچه من دارم می‌نویسم این یک چیز دیگر دارد می‌نویسد! گفتم: آقا عوضی می‌نویسی! او هم دارد می‌شنود ولی تقصیر ندارد چون اولاً: فاصله‌ای که دارد صحبت می‌کند چند متر هست! بعدهم آیا گوشش درست می‌شنود؟ ده‌دهم بوده یا نُه‌دهم بوده است؟ آب آورده بوده است پرده صُماخش پاره شده بوده است! نمی‌دانم چه شده بوده است! شخص هزارتا مشکل دارد، گوشش سنگین بوده است یا نه؟! مگر افرادی که در این زمان گوششان سنگین هست و سمعک می‌زنند مگر در زمان امام صادق نبوده‌اند؟! خب اینها هم بوده‌اند. این شش‌تا را شنیده است ده‌تا را نشنیده است! إلا و بالله و دست هم می‌گذارد [روی قرآن] و راست هم می‌گوید. پیش خودش

---

[1] . الکافی، ج ۲، ص ۴۶۳؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۱۷؛ التوحید، ص ۳۵۳.

راست می‌گوید! دست می‌گذارد روی قرآن که این است و جز این نیست و همین است و امام فرمودند. پیش خودش هم راست هست و می‌رود بر طبقش عمل می‌کند. حضرت موقع صحبت در گوش هرکسی سمعک نگذاشته است و [بگوید:] هان! درست حرفی که من می‌گویم همان را بشنوید خیلی از اینها کاغذ داشتند ثبت می‌کردند. خیلی از آنها نداشتند و خیلی از اینها مطلب را اشتباه [می‌نوشتند].

عدم تمسّک به خبر واحد در مسائل اعتقادی

اگر مرحوم علامه طباطبایی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ و بسیاری از بزرگان می‌فرمایند: در مسائل اعتقادی نمی‌شود تمسّک به خبر واحد کرد به‌خاطر این مصیبت است. چطور من بیایم دین خودم را و سعادت دنیا و آخرتم را در گروی یک روایتی بگذارم که نمی‌دانم از امام هست! اگر بدانم که نقل شده است که حرفی ندارم. خود امام علیه‌السلام بیاید به من بگوید: این، این، این، من همه را می‌نویسم و بعد هم به آنها عمل می‌کنم، دیگر غصه ندارم. ولی من دارم می‌آیم وضعم، زندگیم، اجتهاد، استنباط و ارتباط با مردم، ـ حالا خودم به جهنم ـ همه را می‌گذارم بر اساس یک شنیده که آن شنیده نه اصل دارد و نه اساس دارد!

بر فرض هم ابی‌بصیر آدم خوبی بوده است درست بوده است ولی معصوم که نبوده است! آدمی بوده است درست مثل بقیه، اشتباه هم داشته خیلی هم داشته است مثل بقیه اشتباه داشته است! این مسئله و قضیه است! من وقتی داشتم این مسئله اجماع را در آن زمان نگاه می‌کردم دیدم ما همان راهی که اهل‌تسنن رفته‌اند همان راه را داریم می‌رویم. پیش فلان آقا رفته‌اند و این کتاب [اجماع] بنده را برده‌اند [آن آقا] گفته است:

> آقا چطور ممکن است ایشان یک همچنین چیزی نوشته است! هفتاد مسئله ارث داریم که هیچ‌کدام از اینها در روایت نیستند پس اینها را باید کنار بگذاریم!

گفتم: نه‌خیر، هفتصدتا داشته باشیم! حالا به طرف می‌گویم: این قضیه از اصل ایراد دارد! آن آقا می‌گوید: نه آقا، ما هفتاد مسئلهٔ ارث [داریم که روایت ندارد!] [من هم] می‌گویم: هفت‌هزارتا داشته باشد! وقتی اصل مسئله خراب است باید تمسّک به عمومات کرد به اجماع چه ارتباطی دارد! اینها چیزهایی است که باید آنها را به مطالب کلی برگرداند و نمی‌شود به چیزهایی که... [صوت قطع شد] یعنی با تصور و شاید و انشاءالله کار درست نمی‌شود!

معنای ثقه بودن در کلام امام علیه‌السّلام

تلمیذ: پس اصحابی که امام علیه‌السّلام آنها را تصدیق کردند آنها را چه می‌فرمایید؟ مثل: «العَمریُّ

ثِقتی فَما أدّی إلَیکَ عَنّی فَعَنّی یُؤَدّی».[1]

استاد: آخر صحبت در این است که گفته‌اند: «ثقةٌ» یعنی اینها شمر و یزید نیستند.

تلمیذ: یعنی در قولشان ثقه هستند.

استاد: أحسنت!

تلمیذ: یعنی درست شنیده‌اند و درست نقل کرده‌اند!

استاد: قولشان ثقه است؛ یعنی شما براساس شنیدهٔ آنها به‌واسطهٔ آن حجیت تنزیلیه می‌توانید ترتیب اثر بدهید. ولی همان امام گفته است که عقل خودت را به‌کار بینداز! اینکه امام فرموده است: **«فَما أدّیا إلَیکَ عَنّی فَعَنّی یُؤَدّیان»**[2] این فرد مورد ثقه من است، یعنی احتمال عناد در او نیست یا احتمال خطا در او نیست؟ احتمال خطا نیست پس معصومٌ؟! احتمال عناد و غرض ورزی مثل علی بن أبی حمزه بطائنی، مثل بلالی و امثال‌ذلک اینها آن‌طوری نیستند که دینشان را به دنیاشان بفروشند و امروز بیایند یک حرف بزنند و فردا حرف را برگردانند. اینها ثقه هستند. همین یونس بن عبدالرحمن که حضرت می‌فرمایند: «**فَعَنّی یُؤَدّیان**» مگر در امامت موسی بن جعفر علیهماالسلام شک نکرد! مگر همین آقا، یونس بن عبدالرحمن شک نکرد! مگر همین **«عَمّارٌ مع الحَقِّ و الحَقُّ مع عَمّارٍ حَیثُ کان»**[3] که پیغمبر راجع به عمار فرمود صبح تا شب در خلافت و وصایت امیرالمؤمنین شک نکرد؟! **«ارتَدَّ النّاسُ بعد النبیّ إلّا ثلاث»**[4] عمار که جزوش نبود آن سه‌تای دیگر بودند؛ سلمان و ابوذر و مقداد بودند. این عماری که پیغمبر فرمودند: **«عَمّارٌ مع الحَقِّ»** یعنی چه؟! این [عمار] از صبح تا شب هم **«مع الحَقّ»** بود؟! اینکه **«مع الحَقّ»** نبود! متشکّک بود شاکّ بود گیر کرد! عمار به آن مرتبه از استقامت نفسی نرسیده بود. این قضیه که سهل است هزار قضیه مثل فوت رسول خدا صلّی الله و علیه و آله سلّم پیدا شود و این مردم هم برگردند شخص از آن مسیر خودش برنگردد. به آن مرتبه نرسیده بود! بله، آن مایه را داشت آن واقعیت را داشت و به‌واسطهٔ وجود آن واقعیت و آن مایهٔ ایمانی و التزام و صفای نفس، خدا کمکش کرد و دست او را گرفت تا بالأخره برایش سکونت پیدا شد. «سکونت» یعنی آرامش! این آرامش صبح تا حالا که نبود، اگر صبح تا حالا بود پس چرا نیامدی؟! چرا امام علیه‌السّلام می‌فرماید: **«دارَ دورةً و جالَ جَولَةً»**[5] این **«جالَ جَولَةً»**؛ یعنی رفت در خودش، در اوضاع، در این بساط، در این قضایایی که اتفاق افتاد،

---

۱. الکافی، ج ۱، باب فی تسمیه من رآه، ص ۳۳۰، ح ۱.

۲. همان.

۳. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۲.

ترجمه: «عمّار با حقّ است و حقّ با عمّار است هرجا که عمّار بوده باشد.» (محقق)

٤. الاِختصاص، ص ۶.

۵. همان، ص ۱۰. با قدری اختلاف.

نگاه کرد دید آقا این مردم پشت پیغمبر نماز می‌خواندند الآن دنبال این آقا رفتند! این افرادی که در جنگ شرکت می‌کردند دنبال این آقا رفتند! این افرادی که همیشه جزء مجاهدین فی سبیل الله بودند دنبال این آقا رفتند، پس چه می‌شود؟! عمار نگاه نکرد بر اینکه مجاهد فی سبیل الله، پشت سر پیغمبر نماز خواندن، آب وضوی پیغمبر را به سر و صورت کشیدن، اینها همه یک مرتبهٔ از آن إتکاء و إلتجاء و ارتباط با رسول خدا صلّی الله و علیه و آله و سلّم است. آن مراتب پایینی چه؟ آن مراتب پایینی که آن مراتب انسان را نگه می‌دارد کجاست! به این [مراتب] نرسیده بود! به این [مراتب] عصر رسید که اینها منافاتی باهم ندارند و آن به‌جای خود و این‌هم به‌جای خود!

حضرت که می‌فرمایند: **«العَمریُّ و ابنُهُ ثِقَتانِ فَما أدَّیا إلَیکَ عَنّی فَعَنّی یُؤَدّیان»**[1] بله، البته در بعضی از موارد هست که در آن موارد خصوص نصّ بر آن فرد به‌عنوان جازمیّت و حجیت هست.

فرق بین نُواب اربعه با روات و اصحاب ائمه

در زمان ائمه علیهم‌السّلام این مسئله فرق می‌کرد تااینکه این قضیه به زمان غیبت صغری رسید و در زمان غیبت صغری امام علیه‌السّلام این افراد را به‌عنوان واسطهٔ بین خود قرار داد. این مسئله‌اش با آن قضیهٔ یونس تفاوت می‌کند. آنجا مقام، مقام افتا بود. مقام، مقام بیان حکم بود و مقام بیان روایت و اخبار بود و در آنجا احتمال اشتباه هست لذا امام می‌فرماید: ـ ابوبصیر هم مثل بقیه، تفاوتی نمی‌کند ـ به همین اصول عادیه و متعارف مراجعه کنید؛ **«کُلُّ ما وافَقَ کتابَ اللهِ فَخُذوه و کُلُّ ما خالَفَ کتابَ اللهِ فَدَعوه»**[2] باید طبق آن عمل شود لذا مواردی می‌بینیم و در مسائل مرجحات هم مشخص است بر اینکه بر همین میزان و مبنای متعارف عرفیه مجتهد باید سیر کند در این مقام تعارض، **«خُذ بأعدَلِهِما»** داریم **«خُذ بأوثَقِهِما»**[3] داریم. در صورتی که اینها همه پیش امام ثقه هستند! آیا امام علیه‌السّلام که به اهل کوفه می‌فرماید: **«یونس بن عبدالرحمن ثقةٌ»**[4] آیا امام علیه‌السّلام نصّ و تصریح بر عینیت می‌کند همان‌طوری‌که در زمان غیبت صغری شیعیان مکلف و موظف بودند به آنچه که از ناحیهٔ نُواب اربعه که از ناحیهٔ امام زمان علیه‌السّلام می‌آمد عمل کنند؟ آن خصوصیتی که بود که عین دستخط حضرت بود و جواب حضرت بود و تعیین حضرت بر اینها بود که اولی؛

---

۱. الکافی، ج ۱، باب فی تسمیه من رآه، ص ۳۳۰، ح ۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۹.

ترجمه: «هرچه که از کلام ما موافق با کتاب خداست آن را بگیرید و هرچه که مخالف با کتاب خداست آن را رها کنید.» (محقق)

۳. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۳.

٤. رجال الکشی، ص ۴۹۰، ح ۹۳۵.

عثمان بن سعید و [دومی] محمد بن عثمان و بعد هم که سومی همان حسین بن روح و چهارمی هم علی بن محمد سمری.

این چهار نفری که در آن زمان بودند به‌عنوان واسطه بودند و حکم اینها با ابی‌بصیر و أبان فرق می‌کرد. ابی‌بصیر و أبان دو راوی بودند. نه حجیت غیرعادی به آنها اعتبار داده شده بود که حجیت تنزیلی باشند. لذا نگاه می‌کنیم می‌بینیم کلام حسین بن روح برای ما حجةٌ همان‌طور که کلام امام حجةٌ! ما غیر از این نداریم امام خودش فرموده است: به این عمل کن! درحالی‌که [مگر] در خود زمان امام این‌قدر اصحاب نبودند؛ زکریا بن آدم و اینها این‌همه بزرگان بودند همهٔ اینها بودند و انسان به همهٔ اینها به‌عنوان ثقةٌ می‌توانست مراجعه کند ولی به‌عنوان رابطٌ، لا! به‌عنوان رابط فقط می‌شود: حسین بن روح! به‌عنوان رابط می‌شود: عثمان بن سعید! این عنوان رابط با عنوان ثقةٌ که امام درباره یونس فرمود زمین تا آسمان فرق می‌کند!

تلمیذ: اینکه می‌فرماید: «اِجلس فی مسجدِ المدینة و أفتِ الناس.»[1]

استاد: بله!

تلمیذ: می‌فرماید: فتوا بده!

استاد: اگر شما هم آن زمان امام صادق علیه‌السلام بودید ...

تلمیذ: اگر در فتوا خطا داشته باشد چرا فرمود: «أفتِ الناس»؟

استاد: **«أفتِ الناس»** به‌عنوان اینکه تو شیعه ما هستی و اخبار را از من أخذ می‌کنی!

تلمیذ: مجتهدی، عالمی، فتوا بده!

استاد: آقا! فتوای مجتهد عالم دیگر بیش از روایت حنظله که نیست؛ [بیش از] **«خُذ بما وافق»** که نیست [بیش از] **«خُذوا ما نَظَر فی حَلالنا و نَظَر فی حَرامنا»**[2] که نیست. همین **«نَظَر فی حَلالنا و حَرامنا»** را حضرت می‌گوید: **«اجلِس فی مسجدِ المَدینةِ و أفتِ النّاسَ بما انزل الله»** است. این همین است! منتها اینکه الآن دارد فتوا می‌دهد اگر یکی دیگری مانند [حنظله] بود و در مسجد کوفه و فتوا می‌داد و مخالف بود حضرت چه می‌گفتند؟! اینجا دیگر روایت عمر بن حنظله می‌آید. حضرت به هردو می‌گوید: **«أفتِ الناس»**. **«أفتِ الناس»** که وحی نشد! اینکه داخل در عصمت نشد! [به] یونس بن عبدالرحمن که می‌گوید: بنشین در

---

۱. رجال النّجاشی، ص ۱۰:

«قال لهُ (أبانَ بنَ تَغلِبَ بن رَباح) أبوجعفرٍ علیه‌السّلام: **"اجلِس فی مسجدِ المَدینةِ و أفتِ النّاسَ؛ فإنّی أُحِبُّ أن یری فی شیعَتی مِثلُك."**»

ترجمه:«امام باقر علیه‌السّلام به أبان بن تغلب بن رباح فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده؛ چراکه من دوست دارم امثال تو در میان شیعیانم دیده شوند.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۱،کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ص ۶۷.

آنجا و فتوا بده! در اینجا حضرت که مهر عصمت به او نزدند! به‌عنوان عالم و مجتهدی که مستندِ اخبار او امام است نه افراد دیگر، مستندِ روایات او و مستندِ حکم و ریشهٔ اجتهاد و استنباط او حکم امام علیه‌السّلام است. براین‌اساس حضرت او را مستعد برای رأی و نظر و اجتهاد دانسته‌اند و فرموده‌اند که بنشین و برای مردم فتوا بده! ولی آیا هر فتوایی که داده فتوای معصوم است یا ممکن است خطا باشد؟ ممکن است خطا باشد، این حرف ماست! ولی آنچه را که نُواب أربعه می‌گویند آن دیگر خطا ندارد، آن جنبهٔ رابطیّت دارد. در اینجا اعمال ولایت شده است [ولی] در این کلام امام علیه‌السّلام که فرمودند: **«اجلس فی مسجدِ المدینه و أفتِ الناس»** اعمال ولایت نشده است!

تلمیذ: نسبت به بعضی [روات] داریم که دینتان را از اینها بگیرید!

استاد: آقا! اگر از اینها نگیرند، امام بفرماید بروند از چه کسی بگیرند؟! از نعمان بن ثابت، ابوحنیفه بگیرند؟! حالا که می‌فرماید: بروید بگیرید! در کوفه برویم از چه کسی بگیریم؟ [امام می‌فرماید:] از یونس بگیرید! یعنی شیعه ما یونس است. نعمان بن ثابت، ابوحنیفه فرق می‌کند و او برای دَم و دستگاه فلان است. این یونس برای ماست. ولی آیا این یونس با این کلام امام که دینتان را [از یونس] بگیرد معصوم شد ؟!

تلمیذ: نه!

استاد: خب تمام شد!

تلمیذ: بر فرض خطا در فتواها، ممکن است خطا سرایت کند!

استاد: آن خیار فروش که در کوفه دینش را از یونس بن عبدالرحمن می‌گیرد قبول! ما آن را می‌گیریم اشکال ندارد. ولی آیا اگر یک نفر شبیه یونس بود امام به او می‌فرمود که دینت را از او بگیر و شخص دیگر را قبول نکن؟! تو خودت هم برای خودت آدمی هستی! به‌طورکلی امام علیه‌السّلام چه می‌فرمایند؟! لذا مگر همین یونس در امامت موسی بن جعفر علیهماالسلام شک نکرد؟![1] پس چه شد؟! آن همه تعریفهایی که امام صادق علیه‌السّلام کردند کجا رفت؟ اینها همه حکایت از این می‌کند که جری ائمه علیهم‌السّلام در میان مردم جری متعارف بوده است.

[از حضرت سؤال می‌کند] که من در کوفه سراغ چه کسی بروم؟ حضرت می‌فرماید: سراغ یونس برو! یونس عالم است و مطالب را از ما می‌گیرد. سراغ او برو! ولی من به او با این کلام، عصمت نمی‌دهم. عصمت اختصاص به من دارد و دیگری غیر از من معصوم نخواهد بود. من به او در صورت خطا حجیت می‌دهم و در صورت عدم خطا حجیت دست من نیست، چه من بگویم و چه نگویم کلامش مطابق با واقع هست. خبری را که از من نقل می‌کند فتوایی که از من می‌دهد مطابق واقع هست. تنفیذ و تصریح امام علیه‌السّلام به وثاقت

---

[1] . با توجه به تحقیق انجام شده مرحوم مامقانی در تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، باب یونس بن عبدالرحمن، ص ۳۳۸، نسبتِ فطحی بودنِ ایشان را مطرح و سپس رد می‌کنند. (محقق)

یونس این تصریح برای موارد خطاست یعنی مورد خطا معفوٌ عنه است. آن را من می‌دهم. آن تضمین و گارانتی برای انجام دادن این عمل را من می‌دهم و اگر من ندهم و تو پیش جناب یونس رفتی و انجام دادی و عمل کردی، خطا کردی بایست آن را دوباره بروی انجام بدهی! خدا تو را عقاب می‌کند که به چه حجت و تنجز شرعی این را انجام دادی؟! نعمان را من تضمین نمی‌دهم. افراد دیگری که در آنجا بودند در آن زمان را تضمین نمی‌دهم. سُفیان را [تضمین] نمی‌دهم آن عبدالله بن عمرو را [تضمین] نمی‌دهم. اما راجع به یونس، من این تضمین را می‌دهم و این تضمین به تتمیم جعل برمی‌گردد که آن تتمیم جعل در مقام بروز خطاست نه در مقام ثواب و در مقام اصابت! آنجا دیگر تتمیم جعل نداریم. فی‌حدّنفسه خود آن واقعه خودش در آنجا هست و آن نیازی به این قضیه ندارد.

لذا در مورد رواتی که اهل‌تسنن هستند و ثقه‌اند ما برای چه عمل می‌کنیم؟ آیا امام در آنجا حجیت تنزیلی داده است؟! نه، خود ما می‌گوییم: آقا یک آدم سنّی است، خب باشد ولی آدم صادقی است مگر آدم صادق فقط اختصاص به شیعه دارد؟!

الحمدلله مسلمان‌ها که خیلی عالی، واقعاً از اینها راستگوتر در دنیا پیدا نمی‌شود! از اینها درستکارتر پیدا نمی‌شود! از اینها چیزتر پیدا نمی‌شود! انگار هرچه هست فقط برای ماست و همهٔ صداقت‌ها برای ماست و همهٔ کارهای درست برای ماست! بقیه، از این نقطهٔ ایران پای‌تان را بیرون بگذارید همه در دنیا دروغگو هستند! همه منافق هستند! همه کَلَک هستند! فقط در این دایره که می‌آید آن‌هم فقط یک قسمت و یک نقطه‌اش هست یعنی یک بخشش را اگر بخواهیم چیز بکنیم [درست می‌گویند] و بقیه همه تکلیفشان معلوم است! نه آقا این‌طور نیست! سنّی هم هست که بسیار آدم صادق، بسیار آدم خوب، بسیار آدم درست است. یهودی هم هست بسیار آدم درست و صادق است و کارش را درست انجام می‌دهد حالا مطلب به او نرسیده است. مسیحی است بسیار آدم درست و فلان و این‌حرف‌ها.

اهمیت داشتن وجدان برای ارتباط با خدا

بنده جایی رفته بودم و کیفم افتاده بود. در کیفم دوهزار دلار بود. وقتی که دوباره مراجعه کردیم با یکی از دوستان بودیم فردی آمد و گفت که خصوصیاتش را بگو؟ گفتم: این است! گفت: بفرما! خب این می‌توانست بردارد یا نه؟ چه کسی بود؟ یک مسیحی بود. یکی از مسلمان‌ها در ایران این کار را می‌کند؟! در همین ایران خودمان! از یک دلارش نمی‌گذرند حالا دوهزار دلار پیدا کرده باشد! [مسیحی] گفته است بفرمایید! درحالی‌که می‌توانست بردارد بگوید: نه، من ندیدم! صاف در روی آدم نگاه بکند و در چشم آدم نگاه کند دروغ بگوید! هستند از این افراد که در چشم آدم نگاه می‌کنند و دروغ می‌گویند! انگار وحی آمده، صاف!

یعنی اصلاً چطور اینها تمرین دروغ می‌کنند! واقعاً خیلی عجیب است! یک کسی آن‌قدر تمرین دروغ کرده است که همین‌طور دروغ می‌گوید و تبسم هم می‌کند و صاف دروغ می‌گوید، عجب! می‌گویند: تو پسر زید بن أرقم هستی؟ بله، بله، بله، شما را می‌شناسم! این خودش یک هنری است! این اصلاً یک هنر است که انسان از نقطه‌نظر استقامت نفس و طمأنینه و سکونت به مرتبه‌ای برسد که صاف در چشمت نگاه کند و اصلاً نه رنگش برگردد نه زرد بشود نه سفید بشود نه در فکر برود، همین‌طور صاف صاف بگوید: بله، بله، بله، من می‌شناسم! مدتها با پدرت ارتباط داشتم! چه داشتم و فلان و این حرف‌ها! انگارنه‌انگار اصلاً این به هیچ‌وجه [تغییر حالت پیدا نمی‌کند] اینها همه‌کار می‌توانند بکنند درحالی‌که [غیر مسلمان این‌طور نیستند]!چه چیزی باعث شده و داعی شده برای اینکه او این کیف را نگه دارد؟ وجدانش! درحالی‌که می‌دانست کسی ندیده است. هیچ‌کس از این قضیه خبر ندارد حتی یک کلاغ هم ندیده است که فلان کیف اینجا افتاده است! او آن وجدان را دارد ولی ما نداریم! او مسیحی است ولی وجدان دارد! آنچه که در ارتباط بین انسان و خدا به‌درد می‌خورد «وجدان» است! این أشهد أن لا اله الا اللهِ ما به‌درد نمی‌خورد! این [اثر سجده روی] پیشانی گذاشتن و این بادکردن‌ها به‌درد نمی‌خورد! آن وجدان به‌درد می‌خورد! حالا آن وجدان در یهودی باشد، در مسیحی باشد، در سنی باشد، در گَبر باشد، در ملحد باشد و در هر کسی می‌خواهد باشد. آن وجدان است که دست آدم را می‌گیرد و آن وجدان است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند! همهٔ اینها کف است! همهٔ اینها ظاهر است! همهٔ این داد و بیدادها، همهٔ اینها برخواسته از مراتب نفس است!

اهمیت رؤیت روایات اهل‌تسنن برای فتوا دادن

نه‌آقا این‌طور نیست! مجتهدی که بخواهد فتوا بدهد و نظر اهل‌سنت را در این قضیه نبیند فتوای او ناقص است. باید برود [روایات اهل‌تسنن را] ببیند. لذا مرحوم آقای بروجردی رحمةالله‌علیه در این قضیه برای همین جهت تأکید می‌کردند. بسیاری از روایاتی که ما داریم روایات صحیح از رسول خدا صلّی الله و علیه و آله و سلّم آمده است درحالی‌که از ائمه نیامده و درست هم هست هیچ اشکالی هم ندارد به‌صرف اینکه اینها سنّی هستند که همه‌چیز خراب نمی‌شود. این قضیه‌ای که من خدمتتان عرض کردم که آن آقای ... راجع به کیفیت ماهیت صحبت کردند که چطور می‌شود انسان یک ماهیتی را بتواند استحصال کند، این به این برمی‌گردد که ما چگونه می‌توانیم ماهیت و مفهومی به نام اقتراب به عصمت و به نام تقلُّل خطاء در اصابهٔ واقع، در موضوعات و احکام خارجیه برسیم! این یک مسئلهٔ عادی و مسئلهٔ ظاهری است.

شما وقتی که در کنار امام صادق علیه‌السّلام هستید اگر امام به شما این‌طور فرمود: وقتی پیش یونس می‌روی هرچه گفت، لام تا کاف حق مخالفت نداری و عین آنچه را که گفت باید بپذیری! آن‌وقت این کلام،

کلام خود امام می‌شود. هرچه او گفت! این‌طور! یا نه، طرف پیش امام نشسته است بقیه هم نشسته‌اند. به حضرت می‌گوید: من به چه کسی مراجعه کنم؟ حضرت فرمودند: مگر تو در کوفه نیستی؟ گفت: بله! حضرت فرمودند: برو در کوفه، یونس در کوفه هست! «**فَما أدَّيا إلَيكَ عَنّی فَعَنّی يُؤَدّيان**» یا می‌فرماید: برو در آنجا بنشین و فتوا بده! نشستن در آنجا و فتوا دادن برای کسی که پیش یونس می‌رود، این مسئله همهٔ قضیه نیست که تمام شد و صددرصد همان‌طوری‌که شما پیش امام صادق علیه‌السّلام می‌نشینید همهٔ قضیه است! وقتی که پیش امام باقر و امام رضا علیهماالسّلام می‌نشینید تمام مسئله است، دیگر در خارج از چارچوب حضور امام رضا علیه‌السّلام بطلانٌ محضٌ و کفرٌ محضٌ و شرکٌ محضٌ و ضلالةٌ محضةٌ است این می‌شود همه‌اش.

پس در خدمت امام رضا بودن یعنی همهٔ مسئله، پیش امام صادق هم این‌طور! حالا اگر همین امام رضا گفتند: بلند شو پیش «سَکونی» برو و ببین او چه می‌گوید. آیا قضیه همین است؟! همین حکم را باید بار کرد؟! نه، مگر اینکه لحن امام و کیفیت تخاطب و موقعیت، إحراز تخاطب و شرایط و قرائن اقتضا کند که حضرت بفرماید: این نازل منزلهٔ من است! آن حجیت تنزیلیه؛ این کلام او، کلام من است و هیچ قابل برای تخلف نیست. اگر این‌طور شد آن‌وقت شما می‌توانید کلام او را کنار روایت قرار بدهید و ترجیح بدهید. اگر این‌طور است! شما الآن می‌توانید کلام حسین بن روح را به‌عنوان یک روایت بیاوردید و به آن استناد کنید ولی نمی‌توانید به فتوای یونس بن عبدالرحمن که حضرت می‌فرماید: برو در کوفه بنشین و فتوا بده، استناد کنید! نه، آن برای خودش هست. کلام یونس را که [از] امام نقل کرده است آن را ملاک قرار می‌دهی، نه‌اینکه یونس الآن در اینجا چه فتوایی داده است؟! آن برای خودش! ارتباطی ندارد.

تلمیذ: اگر خطائی هم از آنها مشاهده کنیم بگوییم: امام علیه‌السّلام قائل به تسامح شده‌اند. فروعات مهم نیست حالا این خطا هم کرد اشکال ندارد!

استاد: شما مؤید هستید یا مخالف هستید؟

تلمیذ: در فروعات خیلی اهمیت ندارد که صددرصد مطابق با واقع باشد!

استاد: اهمیتی ندارد؟! حالا هرچه گفت!

تلمیذ: نه صددرصد نباشد طوری نیست، قدری مسامحه کرده‌اند!

تلمیذ: برمبنای عقلی باشد مثلاً مرحوم آقا در زمان حیاتشان می‌فرمودند: به فلانی مراجعه کنید. خود حضرتعالی می‌فرمایید: شما طهران هستید به آقای فلانی مثلاً مراجعه کنید.

استاد: بله، من هم همین را دارم می‌گویم!

تلمیذ: در زمان مرحوم آقا هم بود.

استاد: مشکل ما همین بود! مشکل ما و درد ما اتفاقاً بعد از ارتحال مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ همین بود که آنچه را که ایشان می‌فرمودند، از این دایره خارج نبود یعنی همین بود.

بنده اطلاع دارم که ایشان افراد را به بعضی ارجاع می‌دادند که من قطع به خطاء در کیفیت بیانِ مراد آنها

دارم. قطع دارم، نه ظن! قطع دارم! چون برای خود من مرّات و کرّات حاصل شده است که آنها کلام ایشان را اشتباه فهمیدند! حالا نمی‌گویم که خدای نکرده آنها اهل غرض و مرض و این چیزها بودند نه خب بشر هستند. عرض کردم خدمتتان بشر است. هر شخصی دارای یک خصوصیات مختص به خودش هست؛ یکی استعدادش زیاد است حافظه‌اش کم است. یکی حافظه‌اش زیاد است استعدادش کم است. یکی گوشش سنگین است.

بنده در مجلسی بودم که ایشان مطلبی را به ما فرمودند، وقتی بیرون آمدیم شخصی یک راه دیگری [می‌رفت] گفتم: آقا این را گفتند! گفت: نه، نگفتند! [گفتم:] آقا من با گوش خودم [شنیدم]. این اصلاً نشنیده بود! نه‌اینکه حالا شنیده بود و اشتباه فهمیده بود! بنده خدا نشنیده بود. آدم گاهی اوقات یک کلمه می‌خواهد بشنود همین‌که این لیوان را آب می‌کنم دو کلمه از مطلبی که شما می‌گویید از ذهنم ذهول پیدا می‌کند. بله، ممکن است که یک صدای «تَقِّی» آمده است همان صدای «تَقِّی» که آمده تا شخص متوجه شده [دو کلمه را نفهمیده است]. اینجاست که ما می‌گوییم که مجتهد باید دقت بکند. اجتهاد همین‌طوری پشمکی نیست هر کسی دوتا کلمه بردارد بخواند! دُم شتر به زمین می‌رسد! باید بیاید ببیند که مسئله و حکم چه بوده است؟ آن‌وقت در این خصوص با این توجه و با این کیفیت و با این دقت و با این ظرافتی که دارد من بگویم: اجماعی که فقهاء در یک زمانی بودند و داشتند اجماعشان حجت است و اگر حکم خلاف بود امام علیه‌السّلام وظیفه داشت از باب لطف بگوید! امام حسین را گرفتند و کشتند و چه کردند! لطف خدا کجا رفته بود که این پسر پیغمبر را ازدست یزید و فلان نجات بدهد و اهل‌بیت پیغمبر را دربدر کوه و بیابان نکند! لطف خدا کجاست؟! لطف خدا کجا رفته بود که خلافت بعد از پیغمبر صلّی الله و علیه و آله و سلّم را آمدند و به آن بساط کشاندند و آن أولیٰ و أحقّ مَن فی الأرض و فی السماء را خانه‌نشین کردند و دونفر سه‌نفر رفتند؟! لطف خداوند کجاست! [می‌گویند:] لطف خدا در اینجا اقتضا فلان می‌کند! لطف خدا برای دو سه‌تا عمار و ابی‌ذر و مقداد در مدینه اقتضا می‌کند؟ مردم یمن چه! لطف خدا برای اینها کجا رفت! [برای مردم] مکه [لطف خدا] کجا رفت؟! برای نقاط پایین‌تر، بالاتر، ایران، غیر ایران، [لطف خدا] کجا رفت؟! فقط مربوط به آن دوتاست؟! آن‌هم با آن وضعیت! این چیزهایی است که شروع کردن به درآوردن و درست کردن و فلان کردن، از این مسائلی که بالأخره خودتان هم دیده‌اید و مطالعه کرده‌اید که اینها همه ادلهٔ واهیه برای اثبات این قضیه است که اگر در یک طبقه یک عده...

خب بگو اشتباه است! اینکه دیگر این‌قدر مؤونه ندارد که خودت را به دردسر بیندازی و مدام دلیل بیاوری و فلان کنی! آن‌هم با این ادله! [بگو] آقا اشتباه کردم! [می‌گویند:] مگر می‌شود که چهار نفر چه کنند و چهل‌تا فقیه در یک زمان همه یکی بگویند، [بعد بگوییم اشتباه کرده‌اند!] چرا نمی‌شود! آقا می‌رود بالای منبر نظرش را می‌گوید چهار هزار نفر، همه می‌پذیرند حالا که شد! فردا همین آقایی که بالای منبر است می‌آید

نظرش عوض می‌شود همین چهار هزارتا دوباره می‌پذیرند، چطور اینجا شد! آنهایی هم افرادی مثل بقیه هستند. تا نگاه می‌کنند می‌بینند اوه! این استادشان یک هم‌چنین فتوایی داده است کمی دست و پایشان شروع به لرزیدن می‌کند و آنها هم فتوا می‌دهد دوتا می‌شود! این هم نگاه می‌کند می‌بیند آن دوتا دادند و این‌هم می‌دهد سه‌تا می‌شود درحالی‌که ... این کم‌کم اجماع می‌شود و صدنفر همه یک حرف را می‌زنند! صدنفر، اصلاً اینکه پایه ندارد اساس ندارد. اینجاست که انسان باید بیشتر فکر کند و بیشتر توجه کند و برای رسیدن به مطلب باید یک خرده دقیق‌تر باشد و مسئله باید دقیق‌تر باشد.

بله، امام علیه‌السّلام که نسبت به فروع همان‌طور که شما می‌فرمایید چیز ندارند به‌خاطر این است که مسئلهٔ فروع ... حالا غیر از آن مسئلهٔ اصول که همان مبانیِ مبدأ، معاد، عصمت، رسالت، امثال‌ذلک و اینها باشد که آنها پایه و اساس خود شریعت را تشکیل می‌دهند. [اگر] ما در مسئلهٔ امامت تشکیک کنیم بنابراین مسئله به‌جای دیگر کشیده می‌شود و همان حرف‌هایی که فعلاً دارد مطرح می‌شود. الآن مسائلی که دارد مطرح می‌شود و به جاهای دیگر زده می‌شود برای چیست؟! به‌خاطر این قضیه است؛ تشکیک در مسئلهٔ امامت است.

فرق بین عصمت کلام با حجیت کلام

شما وقتی که عصمت را از امامت بردارید کلام معصوم از حجیت می‌افتد وقتی که از حجیت افتاد آن‌وقت اعلامیهٔ حقوق بشر می‌آید جای او را می‌گیرد! اینها همه‌اش به‌خاطر خط سیری است که می‌خواهد آنجا برود! امام می‌گوید که باید در این اصول محکم باشید. امام معصوم هست همان‌طوری‌که رسول خدا صلّی الله و علیه و آله و سلّم معصوم بود. امام معصوم هست همان‌طوری‌که تک‌تک آیات قرآن معصوم است. کلام امام عصمت دارد. حالا معنای این کلام امام علیه‌السّلام عصمت دارد آیا آن کلامی است که از دهان امام خارج می‌شود یا آن کلامی است که شما از دهان ابوبصیر می‌شنوید؟! این حرف ماست! کلامی که شما از ابی‌بصیر می‌شنوید عصمت ندارد بلکه حجیت دارد! عصمت ندارد! بحث دوتاست؛ ما بحث عصمت می‌کنیم و بحث حجیت.

قرآن چه در دست مقداد باشد آن قرآن یکی است، همان قرآن در دست یزید باشد آن‌هم یکی است. قرآن، قرآن است! اگر به آن عمل نمی‌کنیم یک مطلب دیگر است. در صورتی که در قرآن دست نبرده باشیم! همان قرآن به‌خاطر آیاتی که دارد این آیات عصمت دارند حالا هرجا می‌خواهند باشند. همین کلامی که امام علیه‌السّلام [می‌فرماید را] اگر أبان نقل کند و محمد بن مسلم نقل بکند برای شما حجةٌ، همین کلام را یزید از امام صادق نقل کند لیس بحجةٍ.

تلمیذ: در یک مجلس امام علیه‌السّلام به سه‌نفر در مورد یک مطلب سه‌حکم مختلف فرمودند.

استاد: خب پس برای همین است!

تلمیذ: کدام را باید بگوییم که صددرصد حق است؟

استاد: احسنت! پس شما مؤید هستید!

تلمیذ: از کجا می‌شود این را تشخیص داد؟

استاد: همین! انسان باید به آن ملاک برای کلام امام برسد! تشخیص بدهد که کدام‌یک از اینها تقیّه بوده است. تشخیص بدهد که کدام‌یک از آنها به‌خاطر واقعهٔ شخصیه بوده است. تشخیص بدهد کدام‌یک از اینها به‌خاطر عدم بیان وقت حاجت بوده است. وقتی همه را تشخیص داد همهٔ این احتمالات را کنار زد به یک احتمال واقع رسید که أقرب إلی الواقع [است] اینکه بنده الآن عرض کردم چند دقیقه پیش ...

تلمیذ: قطعی نیست ظنی است!

استاد: باشد! اشکالی ندارد، آن ظن برای ما حجت می‌شود.

تلمیذ: اصلاً راهی برای رسیدن به احکام قطعی دین خدا نداریم!

استاد: چرا در ضروریات و اینها هست.

تلمیذ: در محکمات و ضروریات!

استاد: در ضروریات و محکمات قطعیات داریم و در غیر از آنها نداریم! الآن در مسئلهٔ خمس در هبه؛ یک عده می‌گویند: نه، [خمس ندارد]. بنده می‌گویم: باید باشد. همین روایت را او این‌طور می‌فهمد و همین روایت را من طور دیگری می‌فهمم. درحالی‌که هردوی اینها یکی است. بنده، نه به اعلامیهٔ حقوق بشر مراجعه کردم که بگویم خمس [دارد یا ندارد] آن که اصلاً خمس متوجه نمی‌شود.

تلمیذ: این ظن شخصی است!

برگشت ظن نوعی به ظن شخصی

استاد: هر کسی همین است! آن‌هم ظن شخصی است اصلاً ظن نوعی نداریم. هر کسی حتی بخواهد بگوید: ظن نوعی، باز به ظن شخصی خودش [به مطلب] رسیده است؛ یعنی از ظن شخصی خودش سرمایه قرار داده است برای رسیدن به ظن نوعی که همان ظن متعارف است. باز آن متفاهم عرف برای او ایجاد یک ذهنیت می‌کند که آن ذهنیت و مسئله عرف را در مسائل ظنیه، مرآت برای ذهنیتِ نفس قرار می‌دهد.

همین روایتی که خیلی‌ها به این روایت استناد می‌کنند و می‌گویند که امام صادق علیه‌السّلام فرمودند:

> چیست این مردم می‌گویند که ما علم غیب داریم! من در خانه داشتم دنبال فلان‌کس می‌گشتم پیدایش نکردم آن‌وقت می‌گویند که ما علم غیب داریم.[1]

---

۱. الکافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۲۵۷. افق وحی، ص ۱۶۸:

«عَن سَدیرٍ قالَ: کُنتُ أنا و أبوبَصیرٍ و یَحیَی البَزّازُ و داوُدُ بنُ کَثیرٍ فی مَجلِسِ أبی‌عَبدالله علیه‌السَّلام إذ خَرَجَ إلَینا و هو مُغضَبٌ فَلَمّا أخَذَ مَجلِسَهُ قال **"یا عَجَباً لِأقوامٍ یَزعُمونَ أنّا نَعلَمُ الغَیبَ ما یَعلَمُ الغَیبَ إلّا اللهُ عَزَّوجَلَّ لَقَد هَمَمتُ بِضَربِ جاریَتی فُلانَةَ فَهَرَبَت مِنّی فما عَلِمتُ فی أیِّ بُیوتِ الدّارِ هی" ...**»

بنده دیدم بسیاری از افراد اهل کلام در کتب خودشان بر عدم علم غیب امام به این روایت استناد می‌کنند! این قضیه برای من چیز بود و البته قابل برای توجیه هست که چطوری این علم امام علیه‌السّلام از مرتبهٔ خود آن تنزّل واقع و ظهور در نفس در اینجا می‌تواند گیر کند؛ اگر امام بخواهد، آن علم را در نفس خودش بیاورد و اگر نخواهد، در همان مرتبهٔ نفسِ خفی نگه دارد و نگذارد که نسبت به واقع اطلاع پیدا کند. این در اختیار امام است و خود امام می‌تواند این کار را انجام بدهد.

حرمت اطلاع بر صورت ملکوتی افراد

یکی از رفقای ما چندی پیش به من می‌گفت که من وقتی با افراد برخورد می‌کنم، اگر بخواهم به آن صورت برزخی آنها اطلاع پیدا می‌کنم. گفتم: نه نباید چنین کاری انجام بدهی، یک وقتی انسان خواهی‌نخواهی برایش یک مسئله روشن می‌شود خب آن دست خودش نیست. صور برزخی برایش تمثل پیدا می‌کند این چیز نیست. یک وقتی نه، [خودش می‌خواهد].

یک‌وقت من از یک جایی می‌خواستم بیایم نشسته بودم منتظر بودم که وقت حرکتمان بشود دیدم که تقریباً زوج جوانی با یک پسر بچهٔ شش هفت ساله آمدند و پیش من نشستند و این شخص خودش را معرفی کرد و یک پزشک بود. گفت که آقا من می‌خواستم خدمتتان این مطلب را بگویم که این بچهٔ ما خیلی می‌خواهد با شما صحبت کند. گفتم: بیا آقاجان! آمد و نشست و با او گرم گرفتیم و این حرف‌ها و خیلی ...! بعد، ازجمله مطالبی که ایشان گفت این بود که این بچه صورت برزخی افراد را می‌بیند و این برای ما دردسر شده است. ازجمله مطالبی که می‌گفت ـ بعضی قابل گفتن نیست اگر بخواهم توضیح بدهم معلوم می‌شود، بگذار به اجمال بگذارم ـ این بود که بچه را در یک جا آوردیم در یک مجمعِ آقایان که اینها به او یک چیزی بگویند، اما تا وارد شد یک فریاد کشید و اصلاً فرار کرد، دنبالش رفتیم. گفت: نه، من اینجا نمی‌آیم و بعد تعبیرهایی آورد که آنها دیگر بماند و آنها را نمی‌گوییم. می‌گفت: حاج آقا ما گیر کردیم! او اینجا فقط به شما گیر داده است که این چیز است. من آمدم کمی با او صحبت کردم و فلان و این حرف‌ها، بعد به پدر و مادرش هم گفتم که چه‌کار کنند که این قضیه یک مقداری بعد منتفی شود و وقتی یک هم‌چنین حالی پیدا شد اینها چه عکس‌العملی نشان بدهند. خب این [بچه] که الآن اینها را بیان می‌کند در اختیارش نیست. ولی یک آدم بزرگ نه، گفتم که جایز

«سدیر گوید: من به اتّفاق ابوبصیر و یحیی بزّاز و داوودبن کثیر در مجلس امام صادق علیه‌السّلام نشسته بودیم در این وقت حضرت وارد اطاق شدند درحالیکه آثار غضب در چهره‌شان مشهود بود و هنگامی که نشستند فرمودند: تعجّب می‌کنم از افرادی که خیال می‌کنند ما علم به غیب داریم درحالی‌که جز خدای متعال کسی عالم به غیب نمی‌باشد همین پیش از این خواستم فلان کنیز خود را تنبیه کنم از دست من فرار کرد و من ندانستم که در کدام اطاق پنهان شده است ...»

نیست شما این کار را بکنید! برای چه؟! یک وقتی خودش می‌آید یک وقتی نه، شما می‌خواهید! گفتم که اطلاع بر صورت ملکوتی افراد، اطلاع بر سرّ است و اطلاع بر سرّ مؤمن حرام است! درحالی‌که همین مسئله را اگر در غیر از این زمینه باشد می‌گویند: نه‌آقا چه اشکالی دارد! اطلاع بر سرّ در صورتی که انسان برود جایی خبری [بدهد] از نظر ظاهر، این‌هم همین است. خداوند یک قدرتی به کسی بدهد که إعمال این قدرت اختیاری باشد و إعمال این قدرت، اطلاع بر سرّ است. اگر این بخواهد اطلاع پیدا کند [که] این شخص صورتش چیست آیا نسبت به او حالش تغییر نمی‌کند؟ تمام شد! پس این چه می‌شود؟ گفتم: جایز نیست. اینکه الآن می‌گوید: من می‌توانم! آیا این خلق می‌کند یا واقعیت است و این از او کشف می‌کند؟ واقعیت است! این بخواهد کشف می‌کند و نخواهد نمی‌کند و این مسئله برایش به اختیار و ارادهٔ اوست.

حضور عینی تمامِ مُلک و مَلَکوت و ماسوی‌الله در نفس امام زمان علیه‌السّلام

علم امام هم همین است امام بخواهد در اختیارش هست و بخواهد نسبت به این مسئله اطلاع پیدا می‌کند درحالی‌که همه چیز در قلب امام علیه‌السّلام هست؛ ﴿وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾[1] تمامِ مُلک و مَلَکوت و ماسوی‌الله در نفس امام زمان علیه‌السّلام همه حضور عینی دارد نه علمی! ـ علمی به‌عنوان علم حصولی، نه به‌عنوان علم حضوری، علم حضوری همان عینی است ـ حضور عینی و تجسمی دارد چون واسطه اوست و وقتی واسطه او باشد یعنی همه از نفس کلی او تشکّل خارجی و جزئی پیدا می‌کند. تشکّل جزئی! چطور ممکن است آن علت کلی متوجه معالیل جزئی نباشد؟! چطور ممکن است؟! این نفس امام علیه‌السّلام می‌شود! ولی صورتِ علمیِ نفسی به‌دست خودش هست که این را بیاورد و آن را نیاورد.

علت کتمان علم غیب توسط امام

بعد من به یک روایتی برخورد کردم که آقا اصل این روایت یک چیز دیگر است! در آنجایی که حضرت امام صادق علیه‌السّلام این را می‌گفتند آنجا ابوحنیفه بوده است و حضرت به‌خاطر ابوحنیفه آن‌طور فرموده‌اند. [وقتی] طرف (ابوحنیفه) رفت، أبان با دونفر دیگر در آنجا بودند گفتند: یابن رسول الله ما که [شما را] می‌شناسیم! اینها را دیگر به ما نگو! دارید ما را هم سرِ کار می‌گذارید؟! ما را دیگر چرا؟! حضرت فرمودند: مگر ندیدی ابوحنیفه آنجا بود! بعد حضرت فرمودند: «ما من شیءٍ فلان الاّ اینکه در نفس ما هست».

[شخص می‌گوید:] حالا این یک چیزی شد و راحت شدیم و قضیه درست شد. امام علیه‌السّلام ده نوع

---

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۲۲:
«ما هر چیزی را در امام آشکارا به شمارش و حساب آوردیم.»

حرف می‌زند. بله، اگر امام [حرف بزند] آنجا این ابوحنیفه کذا و کذا، هزارتا قضیه درست می‌کند. نفس معاند او به اشتعال درمی‌آید، تحریک حساسیت و حسد و کینه او می‌شود لذا امام مجبور است در اینجا این‌طوری حرف بزند.

گاهی اوقات که ابوحنیفه پیش امام می‌آمد حضرت می‌فرمودند: «اگر کسی خواب دیده است بیاید او تعبیر کند! ابوحنیفه اینجا نشسته است بیاید تعبیر بکند!» این چه می‌شود؟ ما از اینجا استفاده می‌کنیم امام علیه‌السّلام در میان اجتماع به همین نحوه‌ای برخورد می‌کرد که لازمهٔ یک نوع مدارای اجتماعی است و لازمهٔ یک نوع امور عادی است. آیا امام می‌گفت: چون من امام صادق هستم پس گور پدرش هرچه [می‌خواهد بشود]؟! نه، این‌طور نبوده است.

آن زمانِ امام زمان علیه‌السّلام است. زمان امام زمان دیگر امام با کسی شوخی ندارد! دیگر نه ابوحنیفه پیدا می‌شود و نه غیر ابوحنیفه که حضرت بخواهد تقیّه کند. حضرت می‌آید و می‌گوید: مطلب این است. تمام شد و رفت! ولی ائمه ما این‌طور نبودند هزارتا ابتلاء داشتند. آن‌وقت ما آن نصفهٔ کلام را می‌گیریم که حضرت می‌فرماید: «دنبال می‌گشتم پیدا نکردم!» آن مطلب بعدی که [حضرت] می‌گوید نمی‌گیریم. آن را باید انسان به‌دست بیاورد! آن ملاک، رسیدن به یک ملاک واقعی و حقیقی است البته صحیح از روی مبانی! آن‌وقت بعد بیاید آن مطالبی که ممکن است مخالف باشد بر آن مسئلهٔ یقینی حمل کند.

لذا باید آن مبهمات را در باب ارجاعِ اطلاق بر تقیید حمل بر آن متعیّنات کرد. شما در باب ارجاعِ اطلاق بر تقیید می‌گویید: اول یقین به مقید دارید وقتی که یقین به مقید داشتید یقین به خاص داشتید یقین به مبیّن داشتید آن‌وقت مجمل را حمل بر آن می‌کنید، عام را حمل بر خاص می‌کنید، مطلق را حمل بر مقیّد می‌کنید. باید جنبهٔ اول محفوظ باشد تااینکه بعد بتوانید نسبت به آن اقدام کنید.

حالا عجیب [اینجاست] من پیش آن شخص رفتم ـ اینجا جالب است ـ بعد گفتم که حالا این‌طور امانت[داری] کرده است خواستم خودم صد دلار به او بدهم! آنچه کردم نپذیرفت! یک مسیحی که معلوم نبود حقوقش ماهی سیصد دلار بود یا چهارصد دلار، این حدودها که بیشتر نیست! دوهزار دلار، در هم‌چنین مواردی باید بگیرد حال کند اما هرچه کردم صد دلار [را] نپذیرفت به‌هیچ‌وجه! گفت که من کاری نکرده‌ام! شغل هر روز من هست! نه‌اینکه برای شماست هر روز چندتا از این موارد پیدا می‌شود و کار هر روز من است. من را که نمی‌شناسد ما را که ندیده بود. من به زور صد دلار در جیبش گذاشتم؛ آن دوست ما دید که این قبول نمی‌کند پنجاه دلاری در جیبش گذاشت و ما آمدیم.

شما واقعاً این رفتار و این اخلاق و این چیز را ببینید! آیا واقعاً اگر این شخص با این وضعیت یک مطلبی را بگوید مورد وثوق نیست؟! این با این صداقت و با این حیثیت نفسانی، مورد وثوق نیست و اینها به‌درد رشد

نمی‌خورند؟! به‌درد استکمال و هدایت نمی‌خورند؟! فقط ما مسلمان‌ها آن‌هم شیعه آن‌هم یک طیف خاص به‌درد می‌خوریم؟! فقط ما اینجا [مورد نظر] هستیم و دیگر همهٔ دنیا به جهنم! نه‌آقا این‌طور نیست!

شما برای کاری می‌روید اما تا پول ندهید کار را راه نمی‌اندازد! کسی که دارد حقوق می‌گیرد کسی که از پول ملت دارد حقوق می‌گیرد، نشسته کار و وظیفه واجب و الزامی خودش را بدون اینکه از شما رشوه بگیرد انجام نمی‌دهد. شیعه هم هست، اثناعشری! آن‌وقت این شخص با آن شخص مسیحی یکی است؟! این آقا با آن یکی است؟! فقط همین با یک أشهد أن لا اله إلا الله گفتن کار تمام می‌شود؟! أشهد أن لا اله إلا الله در سرش بخورد! أشهد أن لا اله إلا الله گفته که دزدی کند؟! أشهد أن لا اله إلا الله گفته که در چشم مردم نگاه کند دروغ بگوید؟! این معنی أشهد أن لا اله إلا الله است؟! أشهد أن لا اله إلا الله به این معناست که برود حقه‌بازی کند! این است؟! بله، از آن‌طرف هم هست! همه‌جا دارد دیگر! در همه‌جا هم آدم با وجدان پیدا می‌شود آدم بی وجدان هم پیدا می‌شود همه‌جا همین‌طور است! مخصوصاً در وجدان علمی، این خیلی مهم است! وجدان علمی و اعتقادی از وجدان مادی خیلی دقیق‌تر است! ممکن است کسی در مسائل مادی و اینها بگذرد و کارش درست شود ولی از وجدان علمی، وجدان اعتقادی، حُبّ و بغض‌ها و ارتکازات نفسانی، خیلی مشکل است که انسان چطور در مسائل دست نبرد و همان‌طور که هست بگوید. حُبّ و بغض‌ها و شکل گیری‌ها، نیاید آن را در بیان مطالب تغییر بدهد و کم و زیاد [کند]! آخر آدم می‌تواند یک مطلبی را هم‌چنین نرم بگوید، سفت بگوید، صریح بگوید، کمی در حرکات چشم و حرکات دست مسئله را به‌طوری به‌وجود بیاورد که [برعکس جلوه بدهد].

این نویسنده‌ها را ندیده‌اید؟! این نویسنده‌ها وقتی که می‌خواهند یک واقعه را تحریف کنند از بیست صفحه قبل شروع به زمینه‌سازی و مقدمه می‌کنند. این قضیه در روزنامه‌ها خیلی مشهود هست که روزنامه‌نگارها وقتی بخواهند که یک مسئله را بیان کنند از کیفیت صحبت یک چیزهایی هم به آن اضافه می‌کند که مخاطب و فضای ذهنی مخاطب را به یک فضای دیگری برمی‌گردانند تا بتوانند به آن مسئله برسند. این خبرنگارها، اصلاً اینها کلاس برای خودشان دارند که چطوری یک واقعه را بیاورند و بر طبق همان کیفیت عوض کنند و شکل بدهند و مسئله را برگردانند. این مسئله خیلی مهم است!

لذا انسان چطوری می‌تواند به این قضایا و وقایع تاریخی برسد؟! اینجاست که باید خیلی دقت کند؛ در نقل مسائل تاریخی، حُبّ و بغضها و انتسابها همه نقش دارند.

تلمیذ: ؟؟؟

استاد: بغضاً لأبیک چرا هست در غیر از آنجا هم هست!

تلمیذ: ظاهراً فقط اینجا هست!

استاد: نه در غیر آنجا هم هست!

تلمیذ: جایی در مقاتل ندیدم در هیچ مقتلی بغضاً لأبیک ندیدم، ملا دربندی خیلی مستند نیست؟

استاد: نه، ایشان مفرط بوده است! چیز عادی است. همه که یک‌طور نبودند! نه‌اینکه سی‌هزار نفر بگویند: بغضاً لأبیک! یک نفر در آنجا بود از همان سنان و افرادی که چیز بودند این را گفته است. بله، یکی گفته است: بغضاً لأبیک! یکی می‌گوید: بیا دست بیعت بده!

تلمیذ: مرحوم علامه طباطبایی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ أنا قتیل العبرات را معنی می‌کند که معاویه چون روضه برای عثمان می‌گرفت مردم را مخصوصاً شامیان را با کینهٔ اهل‌بیت بزرگ کرد. أنا قتیل العبرات؛ مرحوم علامه یک تعبیرش همین است حضرت کشته شدهٔ اشک‌هایی بود که برای روضه‌های عثمان می‌گرفت.

استاد: جالب است!

تلمیذ: شاگردان، وقتی از علامه پرسیدند ایشان این جواب را دادند. آقای پهلوانی هم در یکی از کتاب‌هایش از قول مرحوم علامه طباطبایی ذکر کرده است.

تلمیذ: برای عثمان عزا می‌گرفت و گریه می‌کرد؟

استاد: بله، مفصّل، معاویه تا ماه‌ها پیراهن او را بالای منبر می‌آورد. البته معناهای دیگر هم می‌شود کرد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد